

# تازه یول

نوبتار عورینگ دنیا سیلینگ  
حق بولینه باغلا بیلینگ  
آغزی آله بولان ایلینگ  
دولتی غاچان یالید یسر

نشریه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی



## سخنی چند پیرامون حزب ملی

بدست نیاوردند، اندیشه امروز تجربه سالهسای شکست و ره کم کردنها بوده، ره کم کردنها که تلخکامیهای زیادی برای انسانهای صادق به همراه داشت. تجربه حاکمیت بورژوازی و مذهبیبون در کشور خودمان، تجربه حاکمیت بولتاریا در کشورها ی سوسیالیستی، همه و همه این تجربهها ینک محکمی بود بر فرغ همه ما تا بخود آئیم و با استفاده از همه این تجارب در جهت یافتن مسیر علمی و اصولی بکشیم. عموما هر خواستی اهرمهای لازم خود را نیز طلب میکند، استقلال ملی نیز خواست و حق مسلم ملت ترکمن است اهرم لازم برای رسیدن به این اهداف نیز حزب ملی آن میباشد. حزب ملی که بتواند تمامی کسانی را که در جهت استقلال، دموکراسی و رای مردم حرکت میکنند، در خود سازماندهی کند.

اما مشخصات اصلی این حزب ملی، دموکراتیک چه میتواند باشد و چه چیزی این حزب را از سازمانهای موجود در ترکمن صحران متمایز میکند. من سعی میکنم در زیر به اصلیترین مشخصات این حزب اشاره نمایم تا در لایهای بحثهای سازنده تعریف دقیق خود حزب ملی و مشخصات آن روشنتر گردد.

\*\*\*\*\*

الف) حزب ملی جانبدار طبقه یا قشر خاصی در ترکمن صحران نیست، حزب ملی حزب تمامی مردم است.

بدون استثنا در گذشته هر حزبی چه در شکل سراسری خود و چه در شکل ملی خود، جامعه خود را به چند طبقه و قشر و گروه تقسیم میکردند، بورژوازی، طبقه کارگر، خردورده بورژوازی، مالک و زالک و... و همه این گروهها همیشه تلاش داشتند که خود را نمایندگان قشر بقیه در صفحه ۶

بنا به تجربه ما امروز دریافتیم که قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیز، درک واقعی منافع ملی خود و بازیابی شخصیت ملی خود، یکی از ارکانهای اصلی مبارزه برای پیشرفت و ترقی برای دستیابی به هویت واقعا مستقل و واقعا بکرانیک میباشد. اگر ملتی منافع ملی خود را درک نکند، نمیتواند برای سکنای خود کمر همت ببندد و مبارزین آن در فضا و خلا پا در هوا خواهند ماند. پس قبل از اینکه به سراسر ایران فکر کنیم و در رگاب احزاب سراسری باشیم، سری در منطقه خود داشته باشیم و منطقه و ملت خود را درک کنیم و از ضرورتها و نیازهای رشدی آن صحبت نماییم. این بحث در عمیقا خاتمه پیدانمیکند، بلکه سر به ریشتهای بلندتر میزند که ما امروز باید در جستجوی پاسخ مشخصتری باشیم. درک این واقعیت به ما کمک میکند که چگونه اهرمهایی را باید بکار گیریم تا کمک موثری باشیم برای رسیدن به استقلال و ترقی و کسب استقلال خود.

سابق بر این ما اندیشههای در رابطه با استقلال و منافع ملی خود نداشتیم، یا بهتر است بگویم اینقدر در طلب عشق انترناسیونالیسم سوختیم که بکلی خودمان را قرضوشی کردیم. ما همیشه برای آزادی فلسطین یا نسبت به دیگر کشورها و خلقها در گوشه و کنار جهان دل میوزاندیم و دیکتاتورها را محکوم میکردیم اما به خود حق نمیدادیم لحظهای به استقلال ملتی خود بیندیشیم. این از خود بیزاری و دل به بیگانگان سوزاندن ما را بجایی رسانده بود که هیچ امکان پرورش اندیشههای در رابطه با استقلال و رای مردم نمیتوانستیم داشته باشیم. اما امروز وضع بگونهای دیگر است. میتوانم بگویم اکثریت مطلق مبارزین ترکمن به اندیشه استقلال، رای مردم، دموکراسی، فرهنگ ملی و... فکر میکنند. به نظر من این اندیشه را همسنگران به آسانی

## بمناسبت ۲۲۵ مین سالگرد تولد شاعر وداستانپرداز ترکمن عندیلیب

شاعر بزرگ خلق ترکمن نورمحمد عندیلیب در اواخر قرن ۱۷ میلادی و بقولی در سال ۱۷۱۰ دیده به جهان می‌گشاید. بیشتر عمر خود را در روستای "غاراغازی" بخش "پتلانلی" در حومهسه "داغوبوش" واقع در ترکمنستان شوروی میگذراند. وی در یلات ابتدایی خود را در غاراغازی طی میکند. سپس جهت ادامه تحصیلات و حشر و نشر با ظما و اندیشمندان زمان خود راهی خیسه شده وارد یکی از مراکز علمی این شهر میشود. در سن ۵ سالگی بعلمت ابلا به بیماری سختی به نام اورگنج و خیره کوچ نموده، بقیه عمر خود را در یان ترکمنها و اوزبکهای ساکن آن نواحی سپری میکند. وی در حدود سالهای ۱۷۷۵-۷۶ دیده بر جهان فرو می‌یندد.

نورمحمد عندیلیب در تاریخ ادبیات قرن ۱۸ خلق ترکمن بعنوان استاد داستان پرداز، مترجم بر نیوغ و شاعر توانمند شناخته میشود. وی نه تنها در میان خلق خود، بلکه در میان سایر خلقها چون اوزبک، غاراغالیق، قازاق و تاجیک نیز بطور وسیعی شناخته شده و آثارش در بین مردم مشتاقان زیادی دارد.

عندیلیب علاوه بر زبانهای ترکی (ترکمنی، آذربایجانی، اوزبکی، قازاقی، غاراغالیقی، ترکی ترکیه، اویغوری... ) به زبانهای عربی و فارسی نیز تسلط کامل داشته است. وی در عرصههای مختلف ادبی قلم زده، از جمله به نظریه نویسی توجه ویژه داشته است.

از نورمحمد عندیلیب علاوه بر ترجمه های ارزشمند، ۵ داستان، سه منظومه، تخیلیات و اشعار، نثی مختلف بجای مانده است. از جمله داستا ن اولی و مجنون، "یوسف و زلیخا" "زین العرب"، "بابا روشن"، "ولیکه مهرس انگیز" را میتوان نام برد.

بقیه در صفحه ۵

## گزارین شماره

- \* دموکراسی در حرف، در عمل ص ۲
- \* جنبش سیاسی ترکمنها
- گذشته، حال، آینده ص ۲
- \* حکایت درد ما ص ۴
- \* القبا ی پیشنهادی خط ترکمن ص ۷
- \* از فرهنگ مردم ص ۸



## فرد، فرقه، بحران

است فرعی. اصل آسنکه قالبی وجود دارد که طبق آن اطلاعات تازه را در آن بطور منظم جسای میدهد. یکی از دوستان که عضو فرقه های جیب بود، تعریف میکرد که "وقتی من ۱۷، ۱۸ ساله بودم در بحث با هر کسی که بود نه تنها در نیمهاندیشه بزم خودم موفق بودم قانع کردن آنها هم میسدم. و افرادی هم که با من بحث میکردند از نظر سنی دوبرابر و گاهه برابر سن من عمر کرده بودند و به لحاظ تجربه زندگی و موقعیت اجتماعی، افرادی روشن وبقول خودمان سیاسی بودند. ولی حالا که آن فرقه و کیش را رها کردنام و سنم هم بالا رفته است، دیگران که بمانند، حتی خودم را همنمیتوانم قانع کم و دچار گجی عجیبی هستم." آری، امر فوق باعث میشود تا بار سنگین تعارضات فکری و گجی و سردرگمی خودراگاشی دهد. صد البته این، منجر به دستبایی به حقیقت بقیه در صفحه ۴

مدتیاست که احزاب، سازمانها وگروههای جیب و کمونیستی ایران در بحران عمیق و همدجانبه بسر میبرند. میتوان گفت هر يك از این سازمانها در واقع فرتنای است با کیش مشخص. بطور کلی عضون دقیق و اصلی پیام هر فرقه و کیش میتواند هر چیزی باشد. جادو و افسون کیش نیز اساسا یکی بوجود آوردن نوعی وحدت و انسجام فکری است که بتواند احتضایش را درمواجهه با پدیدههای گوناگون و فرعنگ نامنجانسی یاری بخشد. و دیگری، گناشتن ارمان معین در برابر اعضا و برانگیختن آنان برای فعالیت در راطان و بعبارتی هدفمند ساختن اعضای خود است. عموما کسی که این چارچوب کلی فکری را پذیرفت، به کمک آن میتواند اطلاعات پراکنده و گوناگون و آشفتهای را که از خارج بمبارانش می کنند، قالب بندی کند. اینکه دستگاه فکری مزبور با واقعیات بیرونی فرابتی دارد یا نه، مسئله ای



## دمکراسی در حرف، در عمل

امروز نشریاتی که توسط خلقها و ملت‌های درون ایران به چاپ می‌رسد، وزن قابل توجهی را نشان می‌دهد. هر خلقی برای خود دارای نشریه بزرگ خود و یا هم بزبان فارسی و هم بزبان مردم خود است. عمده‌ترین انگیزه آنان افشا ستم ملی، کار در عرصه مسئله ملی، شناساندن فرهنگ و آداب و رسوم خلق خود و در ضمن پاسداری و حراست از میراث‌های فرهنگی خود می‌باشد. من فکر می‌کنم یکی از مسائل گرهی در این گونه نشریات پیوند مابین ایرانی‌ت و تعلق ملی خوداست. چگونه رابطه و مکانیزمی مابین افتخار به ایرانی بودن و تاریخ و تمدن چندین هزار ساله و از طرف دیگر افتخار به ترکمن و یا کرد بودن خود می‌توانیم داشته باشیم؟ این مسئله نه در خود ایران، بلکه در خارج از کشور عمده‌ترین مسئله است و گاه به مقوله‌ای رنج آور برای خلق‌ها تبدیل می‌شود. نیروها و مبارزین خلقها در خارج از کشور، بدرستی به تاریخ و سنن و فرهنگ خلق خود افتخار می‌کنند و بناچار باز هم به درستی از ظلم و ستمی که بر آنان روا شده، سخن می‌گویند و یا قلم می‌زنند. اما از طرف دیگر آنان در اینجا و آنجا خود را ایرانی معرفی می‌کنند و از ایران سخن می‌گویند و در جشنها و اعیاد رسمی کشور که جزو سنن و فرهنگ ایرانیها بطور کلی است، شرکت کرده و به فرهنگ و تمدن ایرانی‌ت تکیه زده و از هر واقعه طبیعی و یا سیاسی که در درون کشور رخ می‌دهد، بی تفاوت نمی‌گردند.

ظاهر قضیه را اگر بسادگی نگاه کنیم، فکر می‌کنیم که قاعدتا این دو مقوله باید در تضاد با یکدیگر قرار داشته باشند. اما اینگونه نیست. واقعیت اینست که خلقهای درون ایران اسم از آذربایجانی، بلوچ، ترکمن، عرب، کرد و ... هر یک بنوعی و بدرجه‌های متفاوت تحت ستون‌های قرار گرفته‌اند که ریشه‌دار بوده و به چندین سال پیش بر میگردد. هیچیک از خلقهای درون ایران حق نوشتن و خواندن به زبان مادری را رسماً در کشور نداشته و ندارند. مسئله پوشش و لباس ملی، مسئله محدوده جغرافیایی خلقها مسئله اداره امورات منطقه توسط افراد بومی، حق داشتن برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی با تکیه بر زبان و فرهنگ مادری، هیچگاه نماز طرف رژیم پهلوی و نه از طرف حاکمیت کنونی ایران رعایت شده است.

رژیم سلطنتی با آگاهی از کنترال‌ه بودن ایران، سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" را محور اصلی سیاست در قبال خلقهای کشورمان قرار داده بود. رضاشاه برای ایجاد تمرکز دولتی تا احای اقوام و ملیتها پیش رفته و دست به تغییر محدوده جغرافیایی خلقهای کشورمان زده است. مثلاً بخشی از ترکمنها در استانهای خراسان و مازندران تقسیم شده و بخشی دیگر نیز به دیگر مناطق کوچانده شدند. و یا بخشی از کرد ها نه مربوط به استان کردستان، بلکه متعلق به استان آذربایجان هستند. زابلیها و بلوچها در يك استان تحت عنوان سیستان و بلوچستان گنجانده شدند. ... مسئله تمرکز در يك منطقهای از عوامل اصلی در حفظ و حراست و غنی کردن فرهنگ و سنن خلقها می‌باشد که عدم آن، صدمات جبران ناپذیری را بر آنان وارد می‌سازد، که هدف اصلی سیاست سلطنت پهلوی نیز همین بود.

محمد رضا شاه در ادامه سیاستهای پدر خود حداکثر سعی خود را بکار برد که امورات منطقه مربوط به خلقها از طرف افراد غیر بومی اداره شود و حتی اجازه نمیداد که افراد بومی مهلت خدمت سربازی خود را در منطقه خود بگذرانند. مسئله آموزش به زبان مادری نیز که جای خود داشت. تعلیمات دینی که در مدارس جزو دروس پشمار می‌رفت، فقط مختص شیعیان بود و تنها

اسوریا و ارامنه حق داشتن تعلیمات دینی خود را داشتند. یکی از جدالهای محصلین در مدارس تعطیلی مربوط به روزهای عید فطر و قربان بود که طبق تقویم رسمی کشور فقط يك روز حق تعطیلی داشتند و حال آنکه این دو عید، از اعیاد بزرگ سنی‌های کشور بود.

رژیم ج.ا نیز که بگویی مسئله کنترال‌ه بودن ایران را انکار کرد و از موضع "مردم کرد، عین مردم یزد هستند" به مسئله خلقها نگاه کرد. وی از موضع اینکه همه افراد در ایران برابر هستند و مابین آنان اختلافی نیست، سعی نمود نیازها و خواستهای آنان را انکار نماید که در واقعیت نیز ناتوان از پاسخگویی به مسائل خلقها بود. تعامی این مسائل ضجر به این شده است که نیروهای مبارز خلقهایی که توانستند بهر شکلی از ایران خارج شوند، در خارج از کشور و با استفاده از امکانات موجود دست به انتشار نشریاتی بزنند و پیامون مسائل و مشکلات و همچنین فرهنگ و آداب و رسوم خلق خودکارهایی را انجام دهند که در خور توجه و مثبت است.

اما آنچه که توجه را بخود جلب می‌کند این است که برخی از آنان، آنگاه که از ظلم و ستم وارده بر خلق خود حرف می‌زنند و می‌نویسند، علت را، شوونیزم ملت فارسی بر خود میدانند و آن را محکوم می‌کنند. اما آنان کمتر به این مسئله می‌پردازند که شوونیزم فارس، آیا سیاستی اعمال شده از بالا و توسط حکومت مرکزی بود و یا ملت فارس، این سیاست را اعمال می‌نمود؟ از طرف دیگر نوشته‌های متعددی آنگاه که از ظلم و ستم وارده بر خلقی صحبت می‌شود و شوونیزم فارس به میز محاکمه کشیده می‌شود ولی آنگاه که از فرهنگ و رسوم و آداب خلق خود صحبت می‌شود و یا نوشته می‌گردد، براحتی میتوان رگهای شوونیزم آذربایجانی، ترکمنی و کردی و ... را مشاهده کرد.

واقعیت آنست که اگر ما با سعه سدر به مسائل نگاه کنیم، می‌بینیم که مسئله "شوونیزم" و همچنین "شوونیزم فارس" در دوران سلطنت پهلوی در بین مردم، تاکید می‌کنم در بین مردم، مسئله عمده نبود. هر چند که سیاست اصلی خاندان پهلوی انداختن اختلاف در بین همه خلقها بود، ولی این سیاست نتوانست در بین مردم پایه مادی یافته و به صالحی جدی و اصلی تبدیل شود. در خود کشید مردم ترکمن و فارس و یا بطور کلی غیر ترکمن براحتی بر کنار یکدیگر زندگی می‌کردند و مابین مردم اختلافی بر این مبناسا بندرت وجود داشت. آنگاه نیز که افراد غیربومی مسئولیت و مدیریت ادارات و ارگانها را برعهده داشتند، اختلاف بر مبنای استفاده از مزایا و حقوق و مسائلی از این قبیل بود و رنگ و بوی مادی داشت و یا بر مبنای سیاست حکومتی مبتنی بر تفرقه‌اندازی در میان ملیتها مختلف؟ برای اینکه وارد بحث مشخصتری شویم و رگهای شوونیزم را در درون خود بهتر یابیم و ترک کنیم، بد ندیدیم که کمی پیامون مقاله "پای بندی به حق تعیین سرنوشت، شسرط دمکراسی" نوشته دوستان "آتالی" که در دو شماره ۶ و ۷ نشریه "تازه یول" بچاپ رسیده، بپردازم:

"آتالی" در اولین شماره از مقاله خود در شماره ۵ نشریه چنین می‌گوید "پس از سرکسوب جنبشهای حق طلبانه خلقها، مرحله بعدی حاکم کردن شوونیزم فارس و استحاله تدریجی دیگر خلقها در خلق فارس و در نهایت انکار کنترال‌ه بودن ایران، انکار هویت و موجودیت ملیتها غیر فارس بود." نویسنده مقاله سعی اضافه می‌کند "قدغن کردن خواندن و نوشتن بزبان مادری تحقیر و تمسخر زبان و فرهنگ و مقدسات خلقهای غیر فارس، بی‌فرهنگ و وحشی قلمداد کردن

انان به سیاست روزمره و رسمی دولتهای پهلوی تبدیل شد. بی‌شرمی و وقاحت را تا آنجا رساندند که ابایی نداشتند نیبی از جمعیت ملکت را "ترک خن" بنامند." این فرمول‌بندی تا آنجا که متوجه سیاست حکومت استبدادی سلطنتی است، صحیح می‌باشد ولی بنظر می‌رسد منظور نویسنده فراتر از آن است لذا بایستی به این سؤال پاسخ دهد که آیا ملت فارس حامی و پشتیبان چنین سیاستی در ایران بود و خود را ملت برتر میدانست؟ اگر کمی به خاطرات گذشته نگاه کنیم، به این سؤال جواب منفی خواهیم داد. برای اینکه اختلافات در ایران، اختلافات از نوع ملت برتر و ملت پست تر نبود. اختلافات در ایران از یکسو مخالفت همه خلقهای ایران با حکومت استبدادی سلطنتی (و امروز استبداد ولایتی) و اتفاقاً اشتراک منافع آنان در مقابل استبداد و دیکتاتور بود و از سوی دیگر اختلاف در میان اقوام و ملت مختلف اجتماعی در استفاده از امکانات و بهره مندی از رفاه اجتماعی استوار بود. در واقع چه در سیستم سلطنتی و چه امروز در سیستم فقهاتی قشری ممتاز از بیشترین امکانات مادی و رفاهی برخوردارند و اکثریت قاطع مردان اتم از آنری و بلوچ و ترکمن و فارس و سرد در تاهمین رزقی رزنی خود دچار مشکل و مصیبت می‌باشند. دهقان ترکمن بهمان میزان تحت فشار جبر اقتصادی است که دهقان گیلانی و دهقان خراسانی. و بهین ترتیب کارگر کرد بهمان میزان با مشکلات گزران زندگی دست و پنجه نرم می‌کند که کارگر فارس و یا بلوچ و عرب.

ولی یک چیز روشن است و آن اینست که در دوران حکومت پهلوی اقوام تحت ستم زیر فشارهای سیاسی، فرهنگی و مذهبی نیز بودند و این مسئله در میان اقوام فارس وجود نداشت و اگر هم داشت، قوت آن نسبت به اقوام دیگر به مراتب ضعیفتر بود و دقیقاً همین عامل است که ویژگی مسئله ملی را آشکار می‌سازد. اما اکنون وضع بگونه‌ای دیگر است و ستم ملی گریبان ملت فارس را نیز گرفته است. ما امروز بیش از گذشته شاهد شکل گیری و رشد شوونیزم در میان همه ملیتهای ایران اتم از آنری و بلوچ، ترکمن و فارس و کرد و عرب هستیم. به عبارتی شوونیزم زدر میان مردم ملیتهای مختلف زمینه رشد و خندید پیدا کرده است. و نمود آن را حتی در میان شخصیتها و احزاب و سازمانهای سیاسی نیز میتوان براحتی مشاهده کرد. این پدیده و روند دلایل و عوامل مختلفی می‌تواند باشد ولی یکی از دلایل اصلی رشد مسئله ملی و ل آن تا سطح شوونیزم، را قطعاً بایستی در هلیت حکومت اسلامی جستجو کرد. حکومت اسلامی نه تنها نافی حقوق و واقعیت اقلیتهای ملی، بلکه نافی ملت فارس نیز هست و بهین خاطر بروز رشد گرایشات ملی ریشه در موجودیت استبدادی و ضد دمکراتیک حکومت اسلامی دارد. بعلاوفاگر روندها به این ترتیب پیش بروند، بایستی در

آینده در انتظار تنشها و واکنشهای گاه خشونت بار نیز بود که بسود هیچیک از ملیتهای ساکن نیست.

و اما چند خط پائین تر نویسنده مقاله یکی از جلوه‌های شوونیزم فارس را در این می‌داند که آنان براحتی نیبی از جمعیت کشور را "ترک خن" می‌نامیدند.

من می‌پرسم آیا این فرهنگ مبتذل برای فارسی زبانان کشورمان موجود نبود؟ مگر نه این است که انواع و اقسام توهینها و جوکهای مبتذل و احمقانه در باب رشتیها، قزوینیها، اصفهانیها و شیرازیها و ... وجود داشت؟ هر گوشه و کنار میهمان به داشتن خصوصیتی مبتذل می‌روفتند که جا ندارد در اینجا آورده شود، ولی مسئله

(۵)

## چنینش سیاسی ترکمنها، گذشته، حال، آینده

ندارد و بر فراز مردم حرکت نمیکند. توده های مردم نیروی حرکتی و زندگی ساز، و آفرینگر تحولات هستند. جنبش نماینده هیچ قشر و طبقه خاص اجتماعی نبوده، بلکه از منافع کلیه اقشار و طبقات مردم ترکمن که در جهت ترقی و پیشرفت رزاه همگانی و تعالی فرهنگ و ارتقا شعور عمومی باشد، جانبداری میکند.

در نرون این جنبش، آزادی اندیشه و نظر بطور وسیع بایستی تامین گردد و برای تحقق آن مکانیسمهای مشخصی و عملی بکار گرفته شود. تحت هیچ شرایط و بهیچ قیمتی آزادی اندیشه آزادی قلم و بیان، آزادی وجدانیات نیروهای این جنبش نباید زیر پا گذاشته شود. تک تک عناصر جنبش حق دارند نظرات خود را در سطح جامعه ابراز دارند و جنبش موظف است این افراد را در انتشار اندیشههایشان حتی اگر در مغایرت با این و یا آن جهت برنامهای باشد، یاری برساند. این جنبش از افراد و شخصیتهای مستقل اجتماعی و سیاسی تشکیل میگردد. وابستگی به جنبش بیپس وجه بمعنای نفی هویت و شخصیت مستقل آنان نباید باشد. استقلال رای و نظر هر فرد همیشه محفوظ باید بماند.

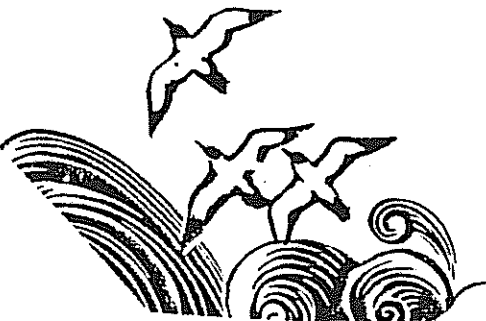
این جنبش هر نوع حکومت ایدئولوژیک از جمله حکومت اسلامی را فاقد مشروعیت دانسته و همچنین به هر نوع حکومت موروثی از جمله حکومت سلطنتی اعتباری قائل نیست. تنها قدرتی که متکی به اراده آزاد مردم و از طریق انتخابات دمکراتیک روی کار آید، دارای مشروعیت است. طرفداری از کثرت گرایی سیاسی، تعدد احزاب آزادی قلم و بیان، آزادی اجتماعات، تشکیل و فعالیت کلیه تشکلهای و انجمنهای سیاسی، فرهنگی و صنفی، دفاع از بیانیه حقوق بشر، ممنوعیت هر گونه شکنجه جسمی و روحی و مجازات اعدام از جمله اصولی است که جنبش باید بدانها پای بند باشد.

این جنبش نسبت به روش و منش قوامییز و خشن باید موضع روشنی داشته باشد. حل اختلافات بشکل مسالمت آمیز، روشی انسانی و سازنده است. این روش در کاراکتر و مشی سیاسی جنبش بازتاب خود را بایستی نشان دهد.

## پایان

از زمان

ارزیابی اعلام میکند در ترکمن صحرا دشمن طبقاتی ندارد و خود را در اختیار همه کسانی میگذارد که برای استقلال و رشد و ترقی و دمکراسی در ترکمن صحرا دل میسوزانند. من فکر نمیکنم ما دیگر حق داشته باشیم ساده اندیشی کنیم و سرمایهداران را بخوایم در یک صف بگذاریم و همه آنها را از دم تیغ بگذرانیم. حزب ملی در ترکمن صحرا اعتقاد دارد بورژواهای ترکمن صحرا رشدنا یافته است و با بورژواهای ایسران تفاوت کیفی دارند و در زیر فشار آنتن قرار داشته و میتوانند به میزان توان خود در ساختن ترکمن صحرا مفید باشد. اگر موضوع سر غیر بومیهای صاحب زمین در ترکمن صحرا باشد، مسئله آنان موضوع دیگری است که آنها جانشی در ترکمن صحرا ندارند. ترکمن صحرا متعلق به کسانی است که در ترکمن صحرا زندگی میکنند و گرنه هیچ حقوقی در ترکمن صحرا نخواهند داشت.



بودن در گذشته، پذیرش و توافق در "آرمانخواهی عدالت اجتماعی" یعنی سوسیالیسم و کمونیسم بود این اصل یکی از عوامل اصلی زمینه ساز برای رشد ذهنی گرای و برخورد مذهبی به پدیدهها و مسائل مشخص بود. این اصل در جنبش آتی بعنوان یک اصل نیابستی حاشی داشته باشد. هر فرد مشخص میتواند با آرمانهای نیک و انسانی در نرون جنبش باشد. یکی با آرمان سوسیالیسم و کمونیسم، دیگری با آرمان بهشت برین، سومی با آرمان جامعه بی طبقه توحیدی، و چهارمی با آرمان جامعه آرمانشهر و... همراه و همروش جنبش میتوانند باشند و آترا پیزی کنند و همیاری نمایند.

ولی جنبش بر اساس آرمانها و ایدئالهای خوب شناخته نمیشود، بلکه بر اساس اهداف سیاسی و اجتماعی مشخصی هویت خود را باز خواهد یافت. عبارات دیگر این جنبش، جنبشی غیر-ایدئولوژیک و جنبشی غیر آرمانی با مفهوم گذشته خواهد بود. هویت آن با برنامههای مشخص میگردد و این برنامه ملهم از هیچ ایدئولوژی و متکی به هیچ جهان بینی نخواهد بود. برنامه اهداف سیاسی و اجتماعی آنها در جهات کلی تعیین میکند.

عناصر دیگری که هویت این جنبش را بیان میکند یکی اساسنامه و موازین سازمانی که نشأت گرفته از زندگی و مبتنی بر نیازهای واقعی است باید استوار باشد و دیگر عمل و پراتیک مشخص سیاسی آن خواهد بود.

خود را رهبر خواندن و بیشاهنگ مردم تعداد کردن مرضی است که در فرهنگ ما جا افتاده است. این عادت و فرهنگ باید دور ریخته شود. رابطه جنبش ما با مردم رابطه متقابل و باز خواهد بود. رابطه ای که در آن بهره گیری از شناختها، تجار و باورهای مردم بطریق عملی و گسترده باید صورت گیرد. و عقابلا در سنگبری سیاسی و اجتماعی مردم به آنها یاری رساند. جنبش ما داعیه دارو برای هر فرد را

مهمترین فرمولهایی که ما همیشه با آن در گیر بودیم، مسئله بورژوازی و طبقه کارگر بوده است واقعیت اینست که بورژواهای ترکمن صحرا با بورژواهایی که آن دانشمندان طرح کردهاند یا با بورژواها و با صاحبان شرکتهای دنیای غرب یا خود ایران بسیار متفاوت است، بورژواهای ترکمن صحرا، اگر از لغت بورژواهای ترکمن

صحرا درست استفاده کرده باشیم، نه صاحبان سرمایه هستند و نه صاحبان کارخانهای بزرگ و نه صاحبان شرکتهای چند ملتی، بورژوازی ترکمن صحرا نیز مثل بقیه مردم ترکمن با هزاران گل و زنجیر از جانب سرمایهداران سراسر ایران بسته بودند و امکان رشد و ترقی از آنها گرفته شده بود. مگر غیر از این است کمزیرترین سرمایهدار ترکمن صحرا صاحب چند تا کارخانه آرد کوچک است که حداکثر ۵۰ نفر کارگر بشکل شیفتی در آن کار میکنند، از این گذشته بورژواهای منطقه ما هنوز بسیار مبتدی بودند. هنوز دقیق نمیدانند که سرمایه خود را چگونه بکار گیرند، اگر هم میدانستند زنجیرهای سرمایهداران ایران امکان سرمایه گذاری را از آنان سلب کرده بود. مسلم است جائیکه بورژوازی بزرگ و رشد یافته با کارخانهای بزرگ و مدرن وجود ندارد کارگران مدرن با تعداد زیاد نیز وجود نخواهد داشت ۹۷٪ کارگران ترکمن صحرا در کارگاههای کوچک مشغول کار هستند. برای سرمایهداران ترکمن صحرا مسئله ملی و ناسیونالیسم بشکل خیلی قوی وجود ندارد. در جنگ اول کبک بشکل عربانی ما خود شاهد آن بودیم. حزب ملی با ایسن

از آنچه تا اینجا شرح رفت، میتوان نتایج زیر را گرفت. این نتایج بر خا واضح و روشن است و نیاز به بحث آنچنانی ندارد، ولی بعضا بحث انگیز و نیاز به تبادل نظر و کار بیشتر است.

بهر حال جنبش ترکمنها با مختصات امروزی و در شرایط کمونی خود با کولمباری از تجارب فکری و عملی گذشته و تجاربی که در جنبش دمکراتیک ایران و جنبشهای بین المللی رخ میدهد میتواند کار پایه فکری و عملی قابل اتکابی برای آینده پویایی کند.

## کار پایه آینده

جنبش ترکمنها برای پویایی آینده بیش از همه نند است که با سیستم فکری - سیاسی گذشته خود یعنی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری تعیین تکلیف نماید. این جنبش طی تمام دوره حیات خود بر اساس همین جهان بینی فعالیت کرده است (حال ممکن است در دورههایی آشکارا آنرا اعلام ، باشد و در دورههایی حتی نامی از آن نبرده باشد) این تعیین تکلیف جز با گسست کامل از آنها نمیتواند به هویت نوینی دست بیابد. اصلاحات در آن سیستم برای حفظ آن ممکن است زمینه ساز برخی تحولات مثبت باشد ولی مطمئنا در چنبره همان مشکلات گذشته خواهد ماند و ره بجایی نخواهد برد. جنبش ترکمنها نیاز مبرم و حیاتی به دستیابی و تبیین هویت نوین خویش دارد و این امر فوق العاده مهم جز با رهایی از ایدئولوژی راهنمای گذشته یعنی م - ل و انترناسیونالیسم پرولتری (منشا فکری سلطه گری و سلطه پذیری) میسر نیست. روشن است که گسست از آن ایدئولوژی بمعنای نفی هر گونه طبق گرایی، مردود شناختن حزب و حکومت ایدئولوژیک، دیدگاههای طبقاتی و حکومت تک حزبی، تشکل و تشکیلات متمرکز سانترالیستی نیز بشمار میروند.

یکی از اصول و معیارهای وحدت و یکی

ح - ملی . . . . .

ح (حزب ملی مخالف ناسیونالیسم عظمت طلب است

احزاب ملی همیشه از جانب ناسیونالیست های کم و عظمت طلب مورد تهدید بوده است حزب ملی به هیچوجه مخالف ناسیونالیسم آگاه نیست. حزب ملی ناسیونالیسم آگاه را ترویج خواهد کرد. و این امر برای حزب ملی بمتابه جزئی از برنامههای خواهد بود. اما در کنار این همیشه با ناسیونالیسم کور و عظمت طلب بحث و جدلهای سیاسی را پیشه خود خواهد کرد. حزب ملی فکر میکند ناسیونالیسم آگاه تولید کر و سازنده است و ناسیونالیسم کور ویرانگر و تخریبگر بوده و سازندگان هینترها و موسولینیها و استالینها میباشد. با آگاه بودن بر ایسن تجربه است که حزب ملی ناسیونالیسم کور و عظمت طلب را محکوم میکند و از ناسیونالیسم آگاه، ناسیونالیسمی که سازنده است، پشتیبانی مینماید.

ح (حزب ملی در ترکمن صحرا دشمن طبقاتی ندارد

ما در گذشته عادت بر این داشتیم که اول فرمولهای لنین و مارکس را حفظ کنیم و بر طبق این فرمولها برای خود واقعیتهایی را بترائیم. اگر یافتههای ما با فرمولهای آن دانشمندان همخوانی نداشت، واقعیتها را قلب میکردیم و به آنان شاخ و برگ میدادیم تا با فرمولهای ازیر کردها همخوانی داشته باشند.

# حکایت دردها... [آق مژات / کورگمندی]

## حکومت نظامیان در ترکمن صحرا

رضا شاه برای تحقیق بخشیدن به دو منظور به ترکمن صحرا بیورش آورده، آنجا را به خاک و خون کشید. نخست آنکه خویش را ناجبی ایران قلمداد نماید و نزد حامیان انگلیسی اش عزیز گردد، دوم آنکه میباید جنبش استقلال طلبی و جمهوری خواهی که در غمناکی آنان در ترکمنستان شوروی بوقوع پیوسته، دامنگیر ترکمن های ایران گردد. لذا پیشدستی نموده در سال ۱۳۰۴، ۴ دسته قشون روانه صحرای ترکمن نمود. فرماندهی عملیات با سرتیپ فضل الله زاهدی (بعدها عامل کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۳۲ گردید) بوده و فرمانده ارتش استرآباد (گرگان فعلی) سرهنگ حکیمی و فرماندهی لشکر شرق (خراسان) جان محمد خان جلاد از هر سو بر سر ترکمنها تاختند. جنگ و مقاومت مدتها ادامه داشته، بالاخره در آبانماه ۱۳۰۴ بعثت کمبود شدید اسلحه، محاصره نظامی و اقتصادی ترکمن صحرا، گلوله باران هوایی و زمینی مردم بیباک، خیانت برخی از سران جنبش، قوای اشغالگر در گنبد قابوی بهم پیوسته بر سر اجساد ترکمنها، جشن پیروزی بر صحرا را گرفتند. بعد از اشغال ترکمن صحرا، سراسر صحرا بصورت حکومت نظامی در آمد. طبق اعلامیه تیب مستقل گرگان هر کسی که بخواهد به ترکمن صحرا مسافرت نماید، بایستی از فرماندهی نظامی محل خویش اجازه نامه گیرد. سفر به ترکمن صحرا بدون اجازه ممنوع اعلام گردید. از سوی دیگر در گمش تپه، یاوار عبدالله خان تومساج (اصل وی ترکمن نبوده، چون در بین ترکمنهای لب دریا مدتی اقامت داشته، این عنوان / تومساج را گرفته بود. مثل کامبیز آتای و...) در

آق غلا سرهنگ مجد در امجلی موجهران امیر پاشایی بصورت حاکمان نظامی، مانند سگ هار بر مردم امر و نهی میکردند. سندی که در زیر ارائه میگردد، نشانگر کوشه ای از آن دردهاست. همانطور که ذکر گردید، صحرای ترکمن کلا حکومت نظامی اعلام گردیده و درود و خراج به هر نقطه با کسب اجازه رسمی مامورین حکومت نظامی و قلعه بگ ها و کدخداهای انتصابی بود. اما متن سند (۱)

عرض نامه  
حضور محترم آقایان قلمه بیک نظام کشتیه از بنده  
میرد مرغمه آجازه زمانیکه از طریغ حاجی نور گلدارانی

گسترش شوونیزم فارس سبب میگردد که آنان حتما درخواست خویش را به زبان فارسی بنویسند. گرچه از متن سند پیداست که ترکمن هنوز زبان فارسی را بخوبی نمیدانند. در آن سالها رضاخان به منظور تامین مواد خام کارخانههای نوساز بندرگز و گرگان، قطعه زمینی به مساحت ۱ هکتار در منطقه کمش تپه در اختیار زارعین قرار داده بود که آنها محصول خویش را به کارخانههای مزبور برسانند. در ضمن در مناطق گنبد قابوی نیز توتون کاری رواج دادند.

عرض نامه  
حضور محترم آقایان (۲) قلعه بگی نظامی کشتیه (۳) از بنده میرم صرغمه آجازه فرمائید که از طرف حاجی نورگلدی حاجی اوغلی محل مهر ضامن (شخصی نامبرده)

(۱) این سند را دوستم ۰۰۰۰ ساکن کمش تپه از سر لطف در اختیار بنده قرار داد.  
(۲) آقایان (۳) کمش تپه (۴) سر پنبه

عرقی نامه  
حضور محترم آقایان (۲) قلعه بگی نظامی کشتیه (۳) از بنده میرم صرغمه آجازه فرمائید که از طرف حاجی نورگلدی حاجی اوغلی محل مهر ضامن (شخصی نامبرده)

فرد، فرقه... نمیشود، بلکه محصول کار نظم و در نتیجه معنایی است که زندگی فرد فرقتای پیدا میکند. در واقع کیش و فرقه در وابستگی خود این احساس را بر می انگیزد که واقعیت پسر معناست و فراتر از آن به باور آنها تبدیل میشود. و فرد وابسته به فرقه را موظف میکند که آنرا به افراد خارج از فرقه عرضه کند. بدین ترتیب فرقه موفق میشود بر این جهان ناهمگون و آشفته به پیروان خود هدف و انسجام فکری بخشد.

امروز (و شاید درستتر از چندی قبل بدین سو) کیش فرقه‌های مورد بحث با بن بست کامل و عریانی روبرو شده و آرمانهای آنها در زندگی رنگ باخته، نظامهای فکری حرکت بخش و نیرو برانگیز آنها فرو ریخته، تصویر ذهنی را که آنها از جهان ارائه میکردند، درهم ریخته است. در نتیجه نه تنها فرقه‌هاییکه پیروان آنها نیز بسا بحران میلی روبرو شده‌اند، تک تک افراد و انسانهای متعلق به این فرقه‌ها، ام از آنها بی که هنوز در درون این فرقه مانده‌اند و بسا آنها ترک گفتنند، دچار بحران فردی، و خصوصی عمیقی هستند. و این پدیده‌ای غیر طبیعی نیست چرا که انسانها به ساختار و قالبی برای زندگی محتاجند. زندگی بدون آن شبیه فایق شکستای است که بی هدف در حرکت است. قالبی معین در زندگی میتواند منجر به تبعاعی و نابسودگی محض گردد.

داشتن روال و قالبی در زندگی به انسان انگیزه و حرکت می‌بخشد که بدان بسیار نیازمند است. از همینروست که برای بسیاری از مردم داشتن کار اهمیت فوق العاده جدی دارد و حتی بیش از جنبه‌های مادی زندگی اهمیت پیدا میکند چرا که لازمه کار، صرف انرژی و دقت است و خود این امر به انسان کمک میکند نظم

و روالی در زندگی ایجاد کند و این بنویسه خود برای شکل دهی بقیه امور زندگی تاثیر حیاتبخش می‌گذارد. از همین نقطه نظر در يك خانواده، توجه و دلسوزی والدین به فرزندان و آتیه آنان تعهدی را بوجود می‌آورد که خود آن منجر به بوجود آوردن روالی مشخصه هدفی معین در زندگی والدین میگردد و به همین ترتیب عضویت در حزب و سازمان سیاسی، چه بسا تعهدی بالاتر و وسیعتر را در انسان شکل میدهد.

ویلهلم رایش روانشناس اتریشی گفته است که "در هر انسان يك انرژی، انرژی زندگی وجود دارد." و این انرژی زندگی میتواند جهت شادی بخشی و سازندگی بحرکت در آید و یا بالعکس تبدیل به يك نیروی تخریبی گردد. هر حالت در جهت هدف معینی سوق می‌یابد و توجیه مناسب و "خردگرایانه" خود را نیز پیدا میکند. ولی آنکه که این انرژی زندگی خالی از هدف گردد، زندگی معنا و مفهوم خود را نیز در نزد انسان از دست میدهد و انسان دوباره می‌کوشد که حتی روالی "یاری بهر جهت" برای خود بیابد. بدینست در این رابطه به جامعه ایران نگاهی بینگیم. خیل وسیعی از جوانان کشور ما به مواد مخدر پناه بردنند. این جوانان بعثت فشارهای همه جانبه و مستبدانه رژیم بر جامعه و محدودیت‌های اجتماعی، سیاسی فرهنگی فوق العاده شدید از یکسو و نداشتن نظم و نسق در زندگی و ناامیدی به آینده، به مواد مخدر پناه می‌برند تا بدین وسیله زندگی خالی خود را پر نمایند. "رولومی" روانشناس می‌نویسد "اعتیاد به هرئین، شیونای از زندگی را به جوانان تحمیل میکند. جوانی که از بی هدفی ناشی رنج برده، اینک با معناد شدن از ساختاری برخوردار گردیده است. ذهن او دائما مشغول است به اینکه چگونه از دست پلیس ها فرار کند. یول خرید

"مواد" را از کجا تامین کند، از کجا و کدام قاچاقچی "مواد" را بخرد. همه اینها بر عکس جهان خالی و بدون ساختار قبلی، مشغله‌ای برای او ایجاد میکند که خلا زندگی اش را پر می‌سازد. در سطح يك جامعه چارچوب و روال زندگی بسیاری از افراد متلاشی شده و یا میشود و امروز ما شاهد متلاشی شدن چارچوبهای زندگی افراد وابسته به فرقه‌ها و کیش های کمونیستی هستیم. این تلاشی، ذوگونه پیامد متفاوت در افراد را نشان میدهد. یکی رهایی افراد از فرقه و کیشی که بدان تعلق داشت. این رهایی در نزد او بمعنای رها شدن از جنگال توهمات، و مناسبات بوروکراتیک خالی از ضمون، فرمان بردن و فرمان راندن و غیره از یکسو و آزاد شدن انرژی زندگی و صرف آن در جهت تلاش برای یافتن حقیقت و پسر بخشی خلاق و واقعی است. دوی آنکه تعداد وسیعی از مبارزین کمونیست در زندگی روزمره خود احساس بی‌هدفی و پوچی میکنند و از این امر بشدت رنج می‌برند. و در عین حال این پدیده تنها بیانگر شکست شخصی نیست، بازگو کننده این واقعیت نیز میباشد که فرقه‌ها به افراد و انسانها تعلق اجتماعی و روالی برای زندگی میدهند، ولی به قیمت گران شاید برای بسیاری از روشنفکران، اندیشه ورزان و مبارزان، با نیات نیک و آرزوهای انسانی، وارد شدن به فرقه ها پگانه راه بوده باشد. ولی واقعیات کونی گواه آنستکه این راه بسه بهای گزافی تمام میشود. باید راهی دیگر اندیشید.



دمکراسی، در حرف.....

مهم اینستنه وجود داشت و عمه ما بحوبی بدان واقف هستیم. مگر ایبان جزو خلق فارس محسوب نمیشوند؟ آیا اعمال سیاست شوونیزم فارسی-اخن انواع و اقسام جوگها در مورد آنان و دادن لقب های گوناگون بدانها در تناقض با یکدیگر نیست؟ از مجموعه صحبتهایم میخواهم این نتیجه را بگویم که همانطور که "آتالی" نیز میگوید "سیاست خانمان پهلوی حاکم کردن شوونیزم فارسی-استحاله تدریجی دیگر خلقها در خلق فارس و در نهایت انکار کثیرالطبه بودن ایران" بود. ولی این غلط سیاست دولت بود و فارس زبانان کشورمان سیادت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را بر دیگران تحمیل نکردند. عبارتی ستم بر خلقهای کشورمان نه از جانب ملت فارس و فارس زبانان مینمان بلکه از جانب دولت مرکزی و مشخصا از جانب خاندان پهلوی بود که اعمال میشد. آنچه که ما به آن ستم فرهنگی و سیاسی و اجتماعی بر خلقمان نام می‌نیم و عدم استفاده از زبان مادری تا عدم تعیین سرنوشت را شامل میشود، کارنامه سیا ولت مرکزی است و نباید آنرا بپای فارسی زبانان کشورمان نوشت.

برای اینکه مسئله دقیقتر روشن شود، یک مثال از منطقه ترکمن صحرا می‌آورم. اگر ملت فارس دچار شوونیزم فارس بود و این سیاست خان' پهلوی جنبه مادی یافته بود، در جنگ اول بد ما میبایستی طبیعتا جلوه‌هایی از آنرا میدیدیم. مشکل جدی مبارزین ترکمن در طول جنگ فارسا بودند و یا ترکها؟ آیا مردم فارس بیشتر به خانمهای مردم ترکمن حمله کردوزن و بچه را به اسارت بردند و یا ترکها؟ با من فکر میکنم هر ترکمنی بحوبی این مسئله را بعیان دید که چگونه ترکها فعلا نه در جنگ علیه ترکنها کار میکردند. در اینجا نمیخواهم آنها را تخطئه کنم، بلکه دقیقا آنان نیز قربانی سیاستهای حاکمیتی بودند که بدان باور داشتند.

نویسنده مقاله بدرستی به وصیت نامه رضا پهلوی اشاره میکند و گوشای از وصیت نامه وی را بدینصورت می‌ورد "مردم نادریش و قدرشناس ایران که از پشت بر ولینعت خود خنجر زدند شایسته کوچکترین اعتماد نیستند. تنها تکیه گاه مطمئن برای همیشه یک ارتش نیرومند بوده و میباشد."

اگر سیاست شوونیزم فارس در ایران پیش رفته ، جنبه مادی یافته بود، قاعدتا خاندان پهل' نیز میتوانست بر آن تکیه زند، درحالیکه رضا پهلوی همه مردم ایران، اعم از فارس، کرد ترکمن و ... را "نادریش و قدرشناس" خطاب میکند و معتقد است که بهمیچیک از آنان نباید تکیه کرد.

همانطور که در اول مقاله نیز اشاره کردم خاسن پهلوی سیاستها و روشهای گوناگونی را بکار برد که همه خلقها چه ترکمن و چه فارس

و غیره را در جنبه خود داشته باشد. هدف اصلی آنان گسترش سرمایه‌داری در ایران و انباشتن جیب خود بود و حامیان این سیاست چغقارن و چه ترکمن در کنار او قرار داشتند و مخالفان این سیاست چه فارس و چه ترکمن در زندانها و سلولها می‌وسیدند. دولت مرکزی در اعمال ستم سیاسی و غارت و چپاول و استثمار اقتصادی، همه اقوام و ملیتهای ساکن ایران را بیبرینغ مورد نظر داشت. و بهمین خاطر است که مردم زحمتکش ایران در برابر خود قشر ثروتمند را میدید و نمیتوانست فتودال ترکمن را در کنار و حامی خود بداند و فتودال غیر ترکمن را به کنار زند. از دیدگاه او هر دو به یکسان مقرر بودند.

در اینجاست که میخواهم به درک نادرست دوستمان "بیدار" اشاره کنم که در مقاله خود تحت عنوان "حزب ملی" که در همین شماره نشریه به چاپ رسیدم مورد خصوصیات "حزب ملی" چنین میگوید "حزب ملی در ترکمن صحرا دشمن طبقاتی ندارد" و بر همین مبنا از مجموعه صحبتهای خود نتیجه میگرد که "..... بورژوازی ترکمن صحرا نیز مثل بقیه مردم ترکمن با هزاران گل و زنجیر از جانب سرمایه‌داران سراسری ایران بسته

بودند و امکان رشد و ترقی از آنها گرفته شده بود. مگر غیر از این است که بزرگترین سرمایه‌دار ترکمن صحرا صاحب چند تا کارخانه آرد کوچک است که حداکثر ۵۰ نفر کارگر بشکل شیفتی در آن کار میکنند و ....."

واقعیت آنستکه در جوامع و در کشور ما ایران، علیرغم خواست ما و جدا از اراده ما طبقات مختلف وجود دارند. رد تئوریهای مارکسیستی گذشته و رد سوسیالیزم هیچ ربطی به وجود طبقات در کشورمان ایران ندارد. ما نمیتوانیم با رد تئوریهای گذشته، چشممان را نیز برواقعیت ها فرو بندیم و بگوئیم چون ما تئوریهای گذشته را رد کردیم پس فعلا از "طبقه" و تقسیمبندی درون جامعه نیز سخن نگوییم. همانطور که خود "بیدار" در ادامه مقاله خود مجبور است از طبقه بورژوازی ایران نام برد و علیرغم خواست خود، به وجود طبقات در جامعه ایران اعتراف کند. بهرحال، میخواهم از دوستمان "بیدار" نیز سؤال کنم که وی اصولا رابطه بورژوازی ملی و بورژوازی انحصاری را چگونه می‌بیند؟ آیا قبول دارد که بورژوازی ملی ایران (اگر بتوانیم از آن سخن بگوئیم) بطور کلی چه فارس و چه غیرفارس با "هزاران گل و زنجیر از جانب سرمایه‌داران سراسری ایران" (که من آنرا انحصاری می‌نام) بسته بودند و امکان رشد نیافتند؟

"بیدار" باید توجه داشته باشد که هم باید با "سرمایه‌دار" برخورد مشخصی داشت وهم با "زحمتکشان". اگر بخواهیم این فرمول بندی را بپذیریم که سرمایه‌داران سراسری ایران چون کارخانه‌های متعددی در دست دارند و شاید چون از درآمد و میزان عایدی بیشتری برخوردارند پی ظالم هستند و سرمایه‌دار ترکمن چون صاحب فقط ۵۰ نفر کارگر شیفتی است و درآمد کمتری دارد پی مظلوم است، باید این فرمول بندی را نیز بپذیریم که همین سرمایه‌دار سراسری ایران در مقایسه با سرمایه‌دار آمریکایی چقدر ناتوان و مظلوم است!

حزب ملی "بیدار" چگونه میخواهد بسه زحمتکشان ترکمن توضیح دهد که فلان فتودال و یا فلان سرمایه‌دار چون ترکمن است و چندان هم از درآمد و میزان عایدی هنگفتی برخوردار نیست و حداکثر کارخانهای با ۵۰ کارگر و چند صد هکتار زمین حاصلخیز دارد و تحت فشارهای اقتصادی، ریزه خم به ایرو نی‌آورد، در مقابل اکثریت مردم ترکمن که از صبح تا شب کار میکنند و همیشه هشتان گرو نمشان است، از موقعیت یکسانی برخوردار باشند؟ و اصولا در حزب مذکور مناقع چه کسانی در اولویت قرار میگرد؟ البته باید تاکید کنم که از امکانات همه اقشار و طبقات اجتماعی حتی از بورژوازی ترکمن باید در جهت رشد و پیشرفت ترکمن صحرا استفاده کرد و بهیچوجه نیایستی با سرکوب و برخورد قهرآمیز با هر طبقهای که میخواهد باشد موافقت نمود، ولی باید تاکیدکرد که میزان همکاری عمومی برای پیشرفت و ترقی و تأمین بهبود زندگی و رفاه نباید به یک کسه کردن و از نظر دور داشتن تمایزات اجتماعی منجر گردد.

در پایان میخواهم باز به مقاله دوستمان "آتالی" باز گردم. مطلبی که میخواهم اشاره کنم عنوان و تیزر این مقاله است. عنوان "پای بندی به حق تعیین سرنوشت، شرط دمکراسی" ساده انکارانه اگر نگاه کنیم، شاید مسئلهای پیش نیآورد ولی اندکی درنگ و تامل حول آن این مسئله را پیش می‌آورد که چه بسا کسانی باشند که از حق تعیین سرنوشت و استقلال دفاع کنند ولی در پای بندی به دمکراسی ناپیگیر باشند. درواقع تیزر فوق میتواند بیانگر یک گزاینی معین باشد و آن اینکه حق تعیین سرنوشت و عمدتاً گزایش به حل مسئله ملی در نزد حامیان این اندیشه مسئله‌ای عمده نسبت به امر دمکراسی است. اگر چنین باشد آری گزایشات انحرافی دیگری است که در آینده بس خطرناک خواهد بود. حال آنکه بنظر من باید سنگ بنا را بر اعتقاد و دفاعی قید و شرط از دمکراسی گذاشت. پای بندی به دمکراسی قطعاً پای بندی به رعایت و تضمین حق تعیین سرنوشت ملتها را صریحتر و روشنتر بدندان خواهد

داشت و نه بالعکس.

در حاشیه از فرصت استفاده کرده و یاد آوری میکنم که اعتقاد و پای بندی به دمکراسی صرفا در شعارها و اهداف سیاسی محصور و محدود نمیمانند. آدم دمکرات در همه زمینها جانب رعایت دمکراسی را حفظ میکند. ولی دوستمان "آتالی" (حالا شاید سهوا) در برخوردی گمنسبت به افراد معین از خود نشان داده نه تنها جانب دمکراسی را رعایت نکرده بلکه از رعایت موازین مطبوعاتی و ژورنالیستی متین نیز فاصله گرفته است. بطور مثال کسانی مانند کسروی وهما ناطق را "ست عنصر" نامیدن برانزده افراد دمکرات و معتقد به دمکراسی نیست. هر چند که انسان مخالفین فکری ما نیز باشند.

بهرحال سخن کوتاه کنیم. باشد که این روند، ترمین برای دمکراسی و پای بندی به آن باشد و زمینه تعالی بعدی را برای همه ما فراهم سازد.

بفنا سبت ۲۲۵ مین.....

ویژگی نورمحمد عنذلیب. توجه او به مسائل تاریخی خلق خود است. او از طریق ایجاد و تقویت حس غرور به تاریخ و مفاخر ملی درخلق خود، در راه ارتقا روحیه و تحکیم اعتماد بنفسی از آنان بخاطر افزایش توان پاسداری از موجودیت و حیثیت ملی خویش، شراتقصدانه و مسئولانه تلاش ورزیده است.

اشعار نورمحمد عنذلیب هر چند از نظر کمیت چندان زیاد نمیباشد، اما آثار منظوم او در مجموعه خلافت ادبی وی جایگاه شایان توجهی دارد. از عنذلیب تاکنون نزدیک به چهل شعر در فرمهای نزل، مربع، خمسی، مدسی، و غیرصیافت شده است. شاعر در زمینه نثرلیات، ضمن نظرسره نویسی و تاسی از پیش گویان خود از نظر فرم، در غنا بخشیدن به مضامین، روانی شیوه بیان و سادهتر کردن زبان اشعار تلاش ورزیده است. او زیباییهای طبیعت، جلوههای بهسار دشتهای پرآلاله و گل، چمنزاران بیکران زمردین پرندگان و حیوانات سرزمین ترکمن را بسه شیوای ماهرانه ستوده است.

نورمحمد عنذلیب قبل از هر چیز شاعر است! او مانسبت او در تمام آثار خود انسان وانسانیت را می‌سناید. حاکمیت عدالت و انصاف بر جامعه را صادقانه آرزو میکند. در راه تلطیف احساسات و تذهیب خصائل اخلاقی انسانها بیکرانها تمام میوزد.

نورمحمد عنذلیب شخصیتی است ملی. او با تمام وجود به خلق خود، به زبان و فرهنگ، تاریخ و افتخارات ملی آن عشق میوزد و تلاش میوزد تا با آشنا کردن هر چه بیشتر مردم به تاریخ و افتخارات ملی شان، اعتماد بنفسی، غرور ملی و توان مدافعه از موجودیت و حیثیت ملی را در وجود آنان تقویت نماید. وی با ترجمه آثار ادبی خلقهای دیگر به زبان ترکمنی، در راه غنا بخشیدن به فرهنگ و ادب خلق خودنقش قابل ستایشی ایفا کرده است.

نورمحمد عنذلیب بحق از افتخارات ملی ماست.

گل عنذلیبی بلاکشکه، ساقیا می بر

قتلای من اونی ایچیب، جانیاغادوغا می بر

خومار خاسالی دثر من، تا پای شیپامی بر

نوابی، غامئنگ اولدوردی، غامزدامی بر

یوق ارسه بشلامنی باری غامکوسارغاچا



حزب ملی.....

ترین قشر جامعه خود معرفی نمایند و با اعلام این خبر بر وجود خود احساسی آرامش میکردند و واقعا بر این باور بودند که تنها نماینده واقعی زحمتکشان هستند و بقیه گروه‌های بیوردند. این موضوع در مناطق ملی هم ویژه و هم رایج ترین شکل برخوردی بوده است. حزب دمکرات کردستان خود را نماینده پلانای فقیرترین قشر مردم کرد میدانند. کانون اهل کوچی خود را نماینده واقعی فقیرترین قشر مردم ترکمن میدانند، کانون ترکمنستان خود را نماینده بر حق خلق ترکمن میدانند. من نمیخواهم بحث را روی این موضوع متمرکز کنم. فقط میخواهم بگویم هر گروهی نماینده اعضای خود است و سخنگوی خواستها و نیازهای آرزایی آنها میباشد. نماینده این یا آن ملت فقط میتواند منتخبین این یا آن ملت باشد وگرنه قشرهای غیر دوستانه و غیر واقعی است. اما حزب ملی، جدا از این مسائل است. اگر ما روی خود حزب ملی و تعریف مشخصی آن خوب فکر کنیم به مسائل اساسی میتوانیم پاسخهایی مشخص ارائه دهیم، حزب ملی، حزبیت ملی که وابسته به هیچ قشری از جامعه نیست حزبیتی فقط با آرزای ملی گرای و رواج دمکراسی که برای ترقی اجتماعی و استقلال ملت خود یا به میدان میکشاند و جامعه خود را به قشرها و طبقات گوناگون تقسیم نمیکند. بلکه روی اصلی ترین مسائل که همانا استقلال، دمکراسی، رشد اقتصادی، اجتماعی ملت خود میباشد، پافشاری میکند و تمامی کسانی را که روی این اهداف توافق دارند بر خود میتواند جای دهد. حال این انسانها میتوانند بخشی از طبقه کارگر باشند و یا اینکه بر بخشهایی از بورژوازی و یا قشرهای دیگر جامعه ترکمن قرار داشته باشند. حزب ملی باید آنقدر دمکرات باشد که توان حاصل نظرات همه آیدهای ترقیخواهانه در ترکمن صحرا را داشته باشد، تا بتواند حزبی واقعا ملی باشد. پس ما نمیتوانیم حزب طبقه کارگر را و یا حزب قشر مشخصی طبقات جامعه را حزب ملی بنامیم زیرا ملت فقط قشر خاصی از جامعه نیست بلکه ملت دربرگیرنده تمامی انسانهای است که در محدوده مشخصی با زبان و فرهنگ و آداب و رسوم مشخصی و مشترک زندگی میکنند و در خواستهای اصلی و اساسی با هم مشترکالمنافع هستند.

ب) حزب ملی مخالف گرفتن قدرت بوسیله اسلحه و حفظ قدرت بوسیله اسلحه میباشد:

در ایران عزیز ما همه گروهها از تاریخچه بسیار خونینی برخوردارند. شاید کشور مادر جهان مخصوصا در چندسال اخیر یکی از کشورهای اصلی باشد که چوبه‌های نار برای کشتار مبارزین همیشه در آن برقرار بوده و زندانهای کشورملو از مبارزین میباشد. بنظر من این موضوع به برخورد متقابل دولت و گروهها بر میگردد. حاکمان ایران همیشه خشن و خونریز بودند و گروههای مبارز در زیر تیغهای رژیپهای خونریز، اسلحه بدست بدینا آمدند. این کشتارها گروههای سراسری و ملی را در ایران به مسیری راهنمایی کرده که بنظر من مسیری بر از خطا میباشد. مبارزین ایران مخصوصا مبارزین مناطق ملی هنوز درسهای لازم را از شکستهای بسیاری احزاب در جهان نیاموختند و هنوز هم گرفتن

قدرت بوسیله اسلحه را رد نکردند. شاید این موضوع در برابر خشونت حاکمان جبار امری ساده و پذیرفته شده باشد، اما بنا به تجربه جهانی هر گروهی اگر گرفتن قدرت به وسیله اسلحه را در مواقع ضرور میپذیرد، قطعاً خواهد پذیرفت که در حفظ قدرت خود نیز در مواقع ضرور به اسلحه پناه خواهد برد. حزب ملی یا عموماً هر حزبی اگر در لایمهای فکری این چنین تفکری داشته باشد، قطعاً در آینده به دیکتاتورها خواهد پیوست و از رای مردمی خواهد گرداند و با هزار بیانه و با تکیه بر

اسلحه، قدرت خود را حفظ خواهد کرد. به اعتقاد من حزب ملی، حزب خشونت نیست، حزبی است که گرفتن قدرت بوسیله اسلحه را اکیدا مضر جامعه خود میدانند و اعتقاد راسخ دارد که تنها قدرتی میتواند برای رشد و ترقی و استقلال و دمکراسی مفید باشد که بوسیله مردم و رای مردم کسب شده باشد و فردا هم با رای مردم قدرت به زیر کشیده شود، گرفتن قدرت بوسیله اسلحه در ذهن کسانی جای دارد که یا ماجرا جو هستند و یا انتقامجو و یا اینکه به مردم اعتقاد ندارند. ما حق نداریم امروز بعد از این همه شکستها و تجربه‌ها هیچ چیز را ساده بر گزار کنیم و مسئله خشونت و خونریزی را با بحثهای زرمجویانه و انقلابیگرانه به امری ساده و پیش پا افتاده تبدیل نمائیم و امر دمکراسی و نقشی مردم در گرفتن قدرت را به چیز بسی محتوائی تبدیل کنیم. ما تحارب زیادی داریم در اثبات این مسئله که گرفتن قدرت بوسیله اسلحه چه مصیبتهایی را به همراه داشته است، خیلی‌ها بوسیله قهر و خونریزی حکومت رازر دیکتاتورها گرفتند، اما خود بلای دیگری به سر جان و مال مردم شدند. هر چند کودتاگران و یا چریکها صادق و پاکباخته بودند، اما چون به مردم و نقش مردم در امر رهبری اعتقاد نداشتند، تنها خود را لایق برای حکومت میدانستند، کار را بجائی رساندند که نمونه مشخص آن وضعیت ویتنام، کوبا، صدام و یا هر حکومتی از این نوع حاکمیتهاست. همه این تحارب به ما آموخته است هر چیز که از دل خشونت بیرون بیاید، دمکراتی نخواهد بود.

ب) حزب ملی مخالف تک حزبی است

اصولاً در خارج از اراده من و شما، در جوامع ما و جوامع انسانهای گوناگونی با خصوصیات اجتماعی و سیاسی گوناگونی زندگی میکنند. حزب ملی یا هر حزب دیگری فقط میتواند بیانگر احساسات بخشی از این انسانها باشد، بقیه ملت حق دارند که بر حسب تشخیص خود گروهها و سازمانهای خود را تشکیل دهند. و برای عملی کردن برنامه‌های خود بشکل دمکراتیک فعالیت کنند. با تکیه بر این تفکر، حزب ملی وجود احزاب و سازمانهای گوناگون را یکی از ملزومات رشد و ترقی و برخورد اندیشمها میدانند. امر اتحادها و متحد شدنها جدا از سائسل وجودی گروههای گوناگون میباشد، درست است آنچه‌ای که احزابها و سازمانها بیانگر آرزوهای مشترک هستند، حتماً باید متحد شوند و در یک سازمان و در رکاب هم به پیش بروند. اما وجود احزاب و گروههای گوناگون دلیل بر برانگیزی و یا ناامیدی گروهها نیست. اگر بر این فکر باور داشته باشیم که انسانها متنوع هستند، پس باید بپذیریم که تفکر و آرزوهای گوناگون و افراد و احزاب با تمامی اختلافاتی که با هم دارند با تکیه بر دمکراسی و احترام به حقوق دیگران میتوانند در کنار هم باشند.

حزب ملی، حزب اتحاد و دوستی است و وحدت شعار همیشگی آن خواهد بود. حزب ملی این درک تخریبی گذشته را که میگفت "حالا که در من نیست، با من نیست، هر کس هم با من نیست، دشمن من است" را محکوم میکند و به همه گروهها چه آنها که روروی حزب ملی قرار دارند و چه آنها که دوستان نزدیک حزب ملی هستند، احترام میکشاند. از نظر حزب ملی دوستان و دشمنان از حقوق برابر در ترکمن صحرا برخوردار هستند و حزب ملی با همه آنها از تنها وسیله خود که همانا بحث و اقناع میباشد، پیشه خود خواهد کرد و تکیه کاملاً بر خود را دمکراسی میدانند.

ت) حزب ملی مستقل است

احزاب ملی همیشه از جوانب گوناگون در معرض خطر بودند. یکی از خطرات جدی که احزاب ملی را تهدید میکند، رنگ باختن عنصر اصلی وجودی آن میباشد. واقعیت جدی که به

تجربه دریافته‌ایم اینست که انسانها و احزاب وابسته نمیتوانند استقلال اندیشمنا داشته باشند. در گذشته‌های دور و نزدیک هیچیک از مبارزین که در رکاب احزاب کمونیست بودند، بخود حق نمی‌دادند روی استقلال خود و ملتها فکر کنند شاید فکر کردن روی این موضوع را یکی از گناهان نابخشدنی میدانستند، اما امروز به تجربه دریافته ایم که استقلال و دمکراسی اصلی ترین، گره‌ای ترین و مرم ترین و لازم ترین اهرم رشد و ترقی است. چه استقلال انسانها در فرد خود و چه ملتها در مجموعه خود و چه احزاب در چارچوب حرکتی خود. اگر نیرویی نتواند استقلال خود را حفظ کند، نه تنها هیچ گره‌ای از گره‌های جامعه خود را باز نخواهد کرد بلکه چماق دیکتاتوری خواهد بود بر علیه ملت خود. پس استقلال برای حزب مبتا به قلب بر تن آدمی میباشد. ایجاد وابستگی به هر گروه و یا حزبی چه داخلی و چه خارجی به معنی از کار انداختن قلب بر طیش حزب میباشد. حزب ملی استقلال خود را عنصر اصلی وجودی خود میدانند و با تمام امکان در جهت حفظ استقلال خود خواهد کوشید.

د) حزب ملی خواهان عدالت اجتماعی است

بحث عدالت اجتماعی از دیرباز می‌سان نیروهای چپ و راست مخصوصاً در میان نیروهای مارکسیست - لنینیست به شکل فرم شده جریان داشته و از عادل بودن رهبران طبقه کارگر در کشورهای سوسیالیستی کتابهای زیادی نشر یافته است. اما واقعیت اینست که عدالت اجتماعی خارج از نوشته و گفته‌ها تنها بر بستر یکسری واقعیتهای میتواند استوار و بنا شود. بدون ایجاد پایه‌های قوی اقتصادی صحبت از عدالت اجتماعی ضرورت جدی نخواهد داشت زیرا که امروز دریافته‌ایم جائیکه فقر بشکل گسترده وجود دارد عقب ماندگی در سراسر زندگی مردم موج میزند از عدالت اجتماعی خبری نخواهد بود. عدالت اجتماعی را فقط در کشوری رشد یافته میشود بنا نهاد وگرنه تقسیم عادلانه فقر خواهد بود. حزب ملی بر این اعتقاد است که قبل از هر چیز برای همه چیز از تمامی امکانات برای رشد و ترقی کشور خود استفاده کند و با اهرم دمکراتیک و در پروسه طولانیتر مردم خود را در کشوری رشد یافته با حاکمان عادل و منتخب خود مردم، بسوی عدالت اجتماعی واقعی رهمن سازد.

حزب ملی نرهای اعتقاد ندارد که عدالت اجتماعی از یک شبه بر مردمش به ارمغان آورد. عدالت اجتماعی حصول ترقیها و رشد یافتگی هاست. بدون طی این مراحل عدالت اجتماعی چیزی جز يك فرمول معلق در ده نخواهد بود. درک این موضوع بنظر من اهمیت بسیار جدی برخوردار است. زیرا که در گذشته ما و گذشته گاتنان برنگترین شعاری که داشتیم، عدالت اجتماعی بوده و خواست جدی مردم هم عدالت اجتماعی است، اما باید دید ما چه نوع عدالت اجتماعی را طلب میکنیم. عدالت اجتماعی به روش استالینی، یا انسانهای طسراز نوین یا فرمولهای برژنف یا به روش کشورهای غربی. ترکمن صحرا ما نه استالین را تحمل خواهد کرد و نه انسانهای ماشینی را طلب میکند و نه دوست دارد تقسیم عادلانه فقر صورت گیرد. بنظر من عدالت اجتماعی فقط يك شعار نیست. و برای برقراری عدالت اجتماعی نه میتوانیم از زور استفاده کنیم و نه میتوانیم بدون آماده کردن زمینه‌های عملی به عدالت اجتماعی دست یابیم. زمینه‌های برقراری عدالت اجتماعی تنها و تنها رشد اقتصادی و فرهنگی مردم است و این خود راهی است برای ما طولانی ولی دست یافتنی. اما برای رسیدن به این راه طولانی از تمامی دستاوردهای علمی، پژوهشی، اقتصادی، صنعتی تمام دنیا استفاده خواهیم کرد تا با فرهنگ و ویژگیهای خودمان در پروسه طولانی مدت، دست یافتن به عدالت اجتماعی را برای ملتمان آسانتر نمائیم.



**سوید قازان:**  
یکی از مراسم ترکمنها در ایام خشمکالی و نیامدن باران مراسم "سویدقازان" است و مراسم به این طریق است که آخوندی از میان مردم با مردمان و یاور خود که او را اصطلاحاً "اشک" میخوانند به درخانه مردم رفته شعر زیر را میخوانند و صاحب خانه ضمن پاشیدن آب به روی آنها مقداری قند یا پول میدهد. متن شعر:

سوید قازنا سوید قازان  
سوید قازنا نا گرگ  
چیتیم چیتیم بیسز گرگ  
آش بشردیم دوشوردیم  
یتیم اوغلان چاغردیم  
دویر مانی قاتیمسارام  
بیر اشه جکی گیتردیم  
آنگردمانی کید مسارام  
بیر بوله جک بولوت کتیردم  
باقدرمانی گیتسارام  
براینسگ اوغلی بولسون  
برمدینگ قیزی بولسون  
قوت قوتینی گوردینگمی  
قونا بیلدم بردینگمی  
شی ایی نوغان باری  
یاقن قازاسین گوردینگمی

ترجمه: "ای دیگ تو چه میخواهی بارجمهای رنگین، غذا تهیه کردم و آن را بین فقرا تقسیم کردم تا سیر نشوند، نمی روم، آبری آوردم تا نیارد نمیکارم بسود اگر کسی خوبی نیت باشد صاحب پسر شود پسرش خدا برای او دختر بدهد." این موضوع نمایانگر مسئله آب در زندگی ترکمنها است که بخاطر آن چسبیدهها بی که سرودند و نیز نشان از سرد سالی میبینیم زیرا خواهان پسر مستند و نه دختر. زیرا پسران نقشی عینی در دفاع از موجودیت قبیله دارند.

**مثل (جیستان):**

یکی دیگر از سنتهای اجتماعی جامعه ترکمنی "مثل" یا جیستان گوئی است و گویندگان آن با طرح معماهای پیچیده در بازی و تکرر و برزخ قوای مغزی بسیار سوزند و عمر کسی جواب معماها را پیدا نکرد، گوینده آن آرزوی میکند و از آنها میخواهد که آرزوی او را بر آورده کنند. مثلاً خانه میخواهد دیگران میگویند خانه فلان خان مال تو باشد، حال بگو جواب چیست؟ حال به چند نمونه از این "مثل"ها اشاره میکنیم:

بر آشاقتده آی کرز  
یعنی در زیر زمین ماه گردش میکند  
جواب: آزل دمیر یعنی گاو آهن  
تارنقن اوبده قاپلانگ کورلیار  
یعنی: درخانه تاریکی پیر میبرد  
جواب: هاراز یعنی آسیای دستی

**از فرهنگ مردم**

**مراسم کشتی گیری**

ترکمنهایی که برای عروسی میآیند در یک محل جمع میشوند تا مبارزه انسان را با انسان دیگر نه بخاطر جایزه و شهرت بلکه نشان دادن غرور قبیلهای ببینند. عمر کتاف از مهمانان برای کشتی گیران جوانی بعنوان "بایراق" در نظر میگیرند. کشتی در میان ترکمنها سابقه طولانی دارد که اسامی فنون نظیر فن چوپان قدمت آن را نشان میدهد. قبل از شروع مسابقه هر کتاف از پهلوانان رو بسوی قبیله خود می نشینند. کشتی گیران شالی به کمر خود می بندند و دستها به تتاب از بالا و پائین شال یکدیگر را میچسبند و فن بکار میبرند، اگر از زانو به بالا حریف را بر زمین بزند، برنده میشود و اگر هر دو یک زمان با هم بر زمین برسند آن را "جال" (کامل نیست) میگویند، باید دوبار کشتی بگیرند.

تاشاچیان در تمام طول مسابقه کسی را تشویق میکنند و اصولاً رسم تشویق در بین نیست.

فنونی که در کشتی بکار میرود عبارتست از:

- ۱- سورشمه: یکی از متداولترین فنون کشتی ترکمن است که کشتی گیر پای راست خود را میان پاهای حریف میاندازد و بعد به کلک دستهای او را بلند کرده تا تعادلش بهم خورده به زمین بخورد که در کشتی آزاد "پی لنگ" گفته میشود.
- ۲- یان باش: حریف را با تکیه بر پهلوی از جای میکند و بر زمین میزند.
- ۳- چوپین: که آترا "باداتی" هم میگویند که شبیه فن سورشمه است. در این فن کشتی گیر پای خود را از بیرون به پشت پای حریف قلاب میکند و او را به زمین میگوید که در کشتی آزاد آنسرا "پلنگ شکن" میگویند. فن چوپین (چوپان) از قدیمی ترین فن کشتی ترکمنی است.
- ۴- قاقماق: ناگهانی به پای حریف زدن و او را بر زمین کوبیدن.

- ۵- قانقرماق: خم کردن کمر حریف
  - ۶- آیلماق: گرداندن حریف و بر زمین کوبیدن
- مریجان کشتی در بین ترکمنها "خلیبه" نام دارد و یکی از بهترین ورزشهای سالم مردم ترکمن صحراست. از مراسم جالب در عروسی ترکمنها مراسم اسبدوانی است. در این مسابقات اسبها مسافت طولانی بین چند "اوبه"

(ارستا) را بایستی طی بکنند و بهترین اسبها جایزههای خود را از دست خان قبیله دریافت میکنند. مراسم ختته:

ترکمنها، پسران خود را معمولاً در سن ۲۲ سالگی و در روز چهارشنبه ختته میکنند. وسائل سنتی جهت ختته عبارت

است از تیغ دلاکی، مقداری پنبه سفید که در آتش میسوزانند و به محل زخم آن را میچسبانند و دوک.

ابتنا کونک را میخوابانند، مرد ختته کننده روی زانوهای وی نشسته با قرار دادن دوک بین گوشت اضافی و گوشت اصلی، فاضلهای ایجاد میکند سپس با کسب اجازه از دای کونک، با یک عمل سریع ختته را انجام میدهد و سه محل زخم، پنبههای سوخته و سیاه را میچسبانند تا از خونریزی جلوگیری بعمل آید. سر دوک را که گوشت اضافی پستان چسبیده است از گوشه اطاق می‌آورند و همگی شادمانه "قوج بولدی" (قوج شد) را میگویند و بعد مراسم شادمانی و سرور ادامه پیدا میکند.

به نقل از کتاب (سیری در تاریخ سیاسی اجتماعی ترکمن ها)

**آقا بابا لاری**

- \* آژ بولسون، اوز بولسون
- \* عقل باشد بولماز، باشد بولار
- \* آج تووق دیشینده داری گورص
- \* گوره شده آتاتگ بولسا- دایبیق
- \* آشینگی آجابو، قیزینگی عاشیقا
- \* آتاج اییمیشیندن بللی
- آدم قیلیمیشیندان
- \* دشمن سنی تانامانقا
- سمن دشمنانی تانا
- \* بولجانتنگ بوتوندان بللی
- \* گهرکلی داشتنگ آتوامی بوق
- \* گچه نامرد کوپرسیندن
- قوی آپارسین سیل سنی

<p><b>نشانی ما:</b> TKFC BOX 227 440 06 GRABO SWEDEN TAZE YOL Nº: 7 DEC 1990</p>	<p>حق اشتراك برای یکسال: معادل ۱۲۰ کرون سوئد با اضافه هزینه پست</p> <p>کمکهای مالی و حق اشتراك خود را به حساب پستی زیر واریز نمایید:</p> <p><b>TKFC</b> 644443-4 SWEDEN</p>	<p>تازه یول نشریاتی است آزاد، و به هیچ گروه، سازمان و حزب سیاسی وابستگی ندارد و تلاش میکند خوانندگان و علاقمندان را با فرهنگ و مسائل مردم ترکمن آشنا سازد. تازه یول کوشش میکند پیرامون مسئله ملی و جنبش خلق ترکمن بحثهایی را دامن بزند، لذا کلیه خوانندگان و دوستان میتوانند مطالب و مقالات خود را به تازه یول بفرستند. چاپ مطالب با امضا و مسئولیت مواضع مطروحه با نویسندگان خواهد بود. از دوستانی که مقاله و مطلب بما ارسال میکنند تقاضا داریم که به این نکات توجه نمایند: اولاً مطالب خوانا باشد (بویژه مقالات بزبان ترکمنی) ثانیاً در یک طرف صفحه نوشته شود ثالثاً مطالب حتی الامکان کوتاه باشد. چنانچه مطالب رسیده بلند باشد، با رعایت حفظ مضمون تغییرات لازمه در آن صورت خواهد گرفت.</p>
--	---	--